

جزوه زبان ترکیبی ۱

@zaban_yadegar3

فهرست

1 کلمات (Vocabulary)
1 Unit 7
3 Unit 8
4 Unit 9
5 Unit 10
6 Unit 11
8 Unit 12
9 گرامر (Grammer)
18 ریدینگ ها همراه معنی
37 نمونه سوالات ترم قبل
31 نمونه سوالات ترم قبل همراه با جواب و توضیح

Vocabulary

کلمات مهم کتاب real reading همراه با معنی :

درس هفتم (unit 7) :

کلمه	معنی	کلمه	معنی
1.Accent	لحجه	30.letters	نامه ها
2.Aloud	بلند	31.Looking for	به دنبال کسی یا چیزی گشتن
3.Awful	افتضاح	32.Make request	درخواست کردن
4.Best wishes	بهترین آرزوها	33.member	اعضا-عضو
5.Boots	چکمه	34.move to a new house	نقل مکان کردن به خانه جدید
6.Borrow	قرض گرفتن	35.Mr	آقای
7.Bowling	بولینگ بازی کردن	36.Miss	دوشیزه (خانوم مجرد)
8.Busy	سر شلوغ بودن	37.Mrs	خانوم
9.Colleagues	همکار	38.Ms	خانم (نمی دانیم مجرد است یا متاهل)
10.Congratulation	تبریک	39.neighbor's	همسایه ها
11.Deepest sympathy	با اندوه فراوان	40.not well	خوب نبودن (درکنار شخص به معنای خوب نبودن حال آن شخص)
12.Describe	توصیف کردن	41.Note	یادداشت
13.Die	مردن	42.Offer	پیشنهاد
14.Died	مرد (فوت شد)	43.office	اداره - دفتر کار
15.everything	همه چیز	44.pass the exam	قبول شدن در امتحان
16.Exam	امتحان	45.Phone someone	به کسی زنگ زدن
17.Fantasy	خیالی-فانتزی	46.Postcard	کارت پستال
18.For example	برای مثال	47.practice	تمرین

19.friendly	دوستانه	48.quiet	ساکت
20.Good luck	موفق باشی	49.receive	دریافت کردن
21.granddad	پدربزرگ	50.relatives	آشنایان
22.headache	سر درد	51.Send	فرستادن
23.Heading	رفتن	52.Silently	در سکوت
24.heard	شنیدن	53.strange	عجیب
25.Invitation	دعوت نامه	54.text message	پیامک
26.keep in touch	در تماس بمون	55.Understand	فهمیدن
27.knock the door	در زدن	56.Urgent	فوری
28.Language	زبان	57.without you	بدون تو
29.leave	رفتن - ترک کردن		

درس هشتم (unit 8) :

کلمه	معنی
1. Adult	بزرگسال
2. Air	هوا
3. Architecture	معماری
4. Area	منطقه
5. Art treasure	گنجینه هنر
6. Change	تغییر
7. Cheapest	ارزان ترین
8. Come off	جدا شدن
9. Comfortable	راحت
10. Compare	مقایسه کنید
11. Convenient	راحت
12. Decide	تصمیم بگیرید
13. Display	نمایش
14. Drive	رانندگی
15. Environment	محیط زیست
16. Excuses	بهانه
17. Far	دور
18. Fastest	سریعترین
19. Ferry	کشتی کوچک
20. Find	پیدا کنید
21. Freedom	آزادی
22. Frequent	مکرر
23. Gateway	دروازه
24. Healthiest	سالم ترین
25. Hop	لی لی پریدن

کلمه	معنی
26. Hour	ساعت
27. Ignore	نادیده گرفتن
28. Information	اطلاعات
29. Junction	اتصال
30. Left	چپ
31. Machine	ماشین
32. Minimum	حداقل
33. Minute	دقیقه
34. No charge	بدون هزینه
35. One way	یک طرفه
36. Pay	پرداخت
37. Penalty charge	جریمه
Public transport	حمل و نقل عمومی
Return	برگشت
Ride a bike	دوچرخه سواری
کن	
Right	درست
Ring road	جاده کمربندی
Roundabout	میدان
Signposted	علامت گذاری شده است
Town/city center	شهر/مرکز شهر
Unlimited	نامحدود
Valid	معتبر
Wallet	کیف پول
Warden	نگهبان
Wind screen	شیشه جلو ماشین

درس نهم (unit 9) :

کلمه	معنی
Accommodation	محل اقامت
Advice	پیشنهاد
Aquarium	آکواریوم
Boat	قایق
Brochures	بروشورها
Building	ساختمان
Cliffs	صخره ها
Coast	ساحل
Contact	تماس
Creatures	موجودات
Crocodile	تمساح
Dash	حرکت سریع
Departing	جدا شدن
Discount	تخفیف
Excursions	گردش ها
Famous	مشهور
Find out	پیدا کردن
Finest	بهترین
Foreign currency	ارز خارجی
Harbor	بندر
Historic	تاریخی
How much is it cost	چقدر هزینه دارد؟
Interesting	جالب
Journey	سفر
Local	محلی

کلمه	معنی
Lunch	ناهار
Main	اصلی
Narrow	باریک
Opposite	مخالف
Panorama	پانوراما
Penguin	پنگوئن
Personalities	شخصیت ها
Place	مکان
Practical	کاربردی
Product	محصول
Purchase	خرید
Rest	استراحت
Roof	سقف
Section	بخش
Selection	انتخاب
Silk	ابریشم
Snake	مار
Souvenir	سوغاتی
Spectacular	شگفت انگیز
Stamps	تمبرها
Surrounding	احاطه
Tele card	کارت تماس
Terrace	تراس
Tropical	گرمسیری

درس دهم (unit 10) :

کلمه	معنی
Allergy	حساسیت
Alternatively	در مقابل
Appointment	نوبت
Arrange	ترتیب دادن
Asthma	آسم
Available	در دسترس
Breast	سینه
Cancer	سرطان
Cigarettes	سیگار
Contact	تماس
Cupboard	کمد
Daily amount	مقدار روزانه
Database	پایگاه داده
Deaf	ناشنوا
Delay	تأخیر
depression	افسردگی
Disability	معولیت
Eczema	اگزما
First name	نام کوچک
Health advice	مشاوره‌های پزشکی
Heart attack	حمله قلبی
Height	قد
High blood pressure	فشار خون بالا
Home visit	ویزیت خانگی
Individual	فردی-انفرادی
Insurance	بیمه
Martial statue	مجسمه نظامی
Itchy	خارش

کلمه	معنی
Medical center	مرکز پزشکی
Medical question	سوال پزشکی
Medication	دارو
Minor operation	عمل جزئی
Occupation	شغل
Occur	رخ دادن
Operation	عمل جراحی
Out of hours service	خدمات خارج از ساعات کاری
Patient	بیمار
Patient registration	ثبت نام بیمار
Plaster	گچ
Post code	کد پستی
Pregnancy	بارداری
Prescription	نسخه
Previous	قبلی
Receptionist	پذیرشگر
Stop smoking clinics	مراکز ترک سیگار
Stroke	سکته مغزی
Suffer	درد کشیدن
Sure name	نام خانوادگی
Surgery	جراحی
Tablets	تبلت‌ها
Telephone advice	مشاوره تلفنی
Title	عنوان
Transfer	انتقال
Urgently	فوری
Valuable	ارزشمند
Weight	وزن

درس یازدهم (unit 11) :

معنی	کلمه
تحسین	Admire
مزیت	Advantage
فیلم انیمیشن	Animated feature
ارتش	Army
حمام عمومی	Bathhouse
شروع	Begin
باور کردن	Believe
قایق	Boat
کارتون	Cartoon
انتخاب بازیگر	Casting
گرفته شده	Caught
برنامه تلویزیونی گفتگو	Chat show
صعود	Climb
کمدی	Comedy
رقابت	Competition
آهنگساز	Composer
نتیجه گیری	Conclude
فاتح	Conqueror
جرایم	Crimes
سفر دریایی	Cruise
فرهنگ	Culture
مقابله کردن با	Deal with
تصمیم گیری	Decide
تعریف	Definition
توضیحات	Description
رژیم غذایی	Diet

معنی	کلمه
نوع	Kind
زمین	Land
قانون	Law
طبیعی-واقعی	Lifelike
لوکس	Luxury
مسابقات	Matches
خاطره انگیز	Memorable
به قتل رسیده	Murdered
رمزآلود	Mysterious
جفت	Pair
اجرا	Performance
ضعیف ترین	Poorest
ترجیح	Preference
جایزه	Prize
برنامه	Program
قول	Promise
مدرک ها	Proves
صلاحیت	Qualifying
خیلی خوب	Quit good
برنامه تلویزیونی سوالی	Quiz show
توصیه	Recommend
انعکاس	Reflect
منتشر کردن	Release
اجاره	Rent
نجات	Rescue
منابع	Resources

Director	کارگردان
Disappointing	ناامیدکننده
Discuss	بحث کردن
Documentary	مستند
Double	دو برابر
Drama	نمایشنامه
Drawn	کشیده
Enter	ورود
Event	رویداد
Evil spirit	روح شرور
Exist	وجود داشتن
Fantastic	عالی
Fantasy	فانتزی
Fawlty tower	برج فالتی
Feet	پاها
Flatmate	هم‌خانه
Found	یافت شد
Ghost	روح
Gorgeous	خوشگل
Growth	رشد
Guide	راهنما
Half of	نیمی از
Highest-earning	بیشترین درآمدزایی
Horror	ترسناک
Immediately	فورا
Interest	سود

Respond	پاسخ
Revealing	آشکارسازی
Review	بررسی
Run by stern	در حال اجرا توسط سختگیران
Secret	راز
Series	سریال
Shortage	کمبود
Singing	خواندن
Sitcom	نوعی سریال کمدی
Situation	وضعیت
Soap opera	سریال احساسی
Spirited away	ربوده شده
Staff	کارکنان
Starring	بازیگران
Storm	طوفان
Strange	عجیب
Suitable	مناسب
Survive	زنده ماندن
Suspect	مظنون
Take part	نقش داشتن
Thrillers	هیجان‌انگیزها
Trapped	گیر افتاده
Weather	هواشناسی
Wrong	اشتباه
Zookeeper	نگهبان باغ وحش

درس دوازدهم (unit 12) :

کلمه	معنی
Accommodation	محل اقامت
Achieve	دستیابی
Apply	اعمال کردن
Authority	اختیار
Career	حرفه
Christchurch	نام یک شهر
Combo course	دوره ترکیبی
Concentrate	تمرکز
Convenience	راحتی
Dedicated	متعهد
Discussion	بحث
Dream	رویا
Easily	به آسانی
Encourage	تشویق
Established	تاسیس شده
Events	رویدادها
Exam	آزمون
Excursions	گردش‌ها
Famous	مشهور
Fluently	به طور روان
Forest	جنگل
Fully	کاملاً
Guarantee	تضمین
Heart	قلب
Homestay	اقامت خانگی
Improve	بهبود بخشیدن
Introduce	معرفی
Invite	دعوت

کلمه	معنی
Lifestyle	سبک زندگی
Located	واقع در
Magnificent	باشکوه
Mention	ذکر
Middle	میانی
Part-time	نیمه وقت
Population	جمعیت
Preparation	آماده‌سازی
Promise	وعده
Qualified	واجد شرایط
Range	محدوده
Recognize	تشخیص دادن
Recognized	تشخیص داده شده
Section	بخش
Selection	انتخاب
Skill	مهارت
Social	اجتماعی
Spectacular	شگفت‌انگیز
Staff	کارکنان
Stuff	چیزها
Stunning	شگفت‌انگیز
Succeed	موفق شدن
Tuition	شهریه
Various	متنوع
Well-known	معروف
Wide	وسیع
Written	نوشته شده
Lifestyle	سبک زندگی

Grammer

گرامر های مورد نیاز

در اولین بخش گرامر این جزوه می خواهیم اجزای سازنده جمله رو بشناسیم

Subject : فاعل جمله هستند در بخش بعدی گرامر توضیح داده شدن.

Verb : فعل جمله است می تونه با قاعده یا بی قاعده باشه.

Adjective : صفت که قبل اسم قرار می گیرد.

Adjective (صفت): صفت در انگلیسی مثل زبان فارسی کلمه ای است که اسم را توصیف می کند برای

اضافه کردن صفت به اسم در زبان انگلیسی صفت را به ابتدای اسم اضافه میکنیم یعنی برعکس فارسی

مثال : red car ماشین قرمز pretty girl دختر زیبا loud noise صدای بلند

Subject (فاعل)

خب همانطور که در جزوه پیش داشتیم ما در انگلیسی ضمیر داریم I,You,He,She,It,we,they حالا می
خوایم باهاشون حال ساده بسازیم

ساختار جمله

حال ساده (simple present): کافی‌ه فعل رو در حالت ساده بیارید بعد فاعل

فرمول ساخت simple present :



مثال:

Subject	verb	ادامه جمله
I	go	to doctor
she	watches	Movie

نکته: همانطور که در مثال دوم دیدید به فعل es اضافه شده هرگاه بخوایم از فعل به شکل ساده استفاده کنیم برای ضمائر سوم شخص مفرد یعنی He, She, It به فعل s یا es اضافه می‌کنیم که به آن s سوم شخص می‌گوییم.

نکته: در حالت سوم شخص اگر آخر فعل به sh و ch و X و s و ss ختم بشه به آخر فعل es اضافه می‌کنیم و اگه به Y ختم بشه ies اضافه می‌کنیم.

نکته: اگه بخوایم جمله رو منفی یا سوالی کنیم از دو فعل کمکی do و does استفاده می‌کنیم.

ساختار حالت منفی:

Subject	Don't/Doesn't	verb	ادامه جمله
I	Don't	go	to doctor
she	Doesn't	watch	Movie

نکته: برای منفی کردن بعد do و does not می آوریم تا جمله منفی شود not می تواند به do و does بچسبد و تبدیل به don't و doesn't شود

نکته: برای سبجکت های سوم شخص مفرد از does استفاده می کنیم و برای بقیه از do استفاده می کنیم همچنین وقتی در جمله does می آید مانند مثال بالا فعل دیگر s سوم شخص نمی گیرد

ساختار حالت سوالی:

Do/Does	Subject	+ Verb	ادامه جمله +
Do	you	go	to doctor?
Does	she	watch	Movie?

حرف اضافه the :

ساده ترین حالتی که می توانم براتون توضیح بدم اینکه اول یه سری اسم داریم که تو فارسی بهشون می‌گیم اسم معرفه وقتی به اسمی در جملات قبلی اشاره شده باشه یا شنونده و گوینده اون رو میشناسند ازش استفاده می‌کنیم مثلاً: راستی صبح زباله هامون رو تفکیک کردم. زباله ها رو گذاشتی بیرون؟ وقتی این جمله بیان میشه منظور شخص زباله هایی که در جمله قبلی توضیح داده یعنی منظورش زباله های همسایه نیست یا کس دیگه منظورش زباله های خودشونه که صبح تفکیک کرده. نشانه اسم معرفه در انگلیسی اینکه قبل اسم the میاد مثل the cat وقتی این ترکیب بیان میشه منظورش هر گربه ای نیست منظورش گربه ایه که در جمله های قبلی راجبش توضیح داده و یا مشخصه وقتی میگه the cat منظورش کدوم گربه است.

چند مثال:

Mike was driving a **car** yesterday. **The car** was very modern.

مایک دیروز داشت با یک ماشین رانندگی میکرد. آن ماشین (ماشینه) خیلی مدرن بود.

My father enjoyed **the book** you gave him.

پدرم از کتابی که به او دادی لذت برد. (جمله قبلی نیست که بهش اشاره شده باشه ولی می‌دونیم شنونده و گوینده این کتاب رو میشناسند)

There are millions of stars in **the sky**.

میلیونها ستاره در آسمان وجود دارند. (آسمان رو همه میشناسن چنداناً اسمون نداریم که معلوم نباشه منظور کدومه پس از the استفاده می‌کنیم)

جملات Passive (مجهول):

به جملاتی می‌گیم مجهول که انجام دهنده از اونا حذف شده

در زبان عمومی 1 با دو نوع آن آشنا می‌شویم

قبل از دیدن ساختارش اول با **past participle** آشنا شویم

اگه قبلا جدول افعال بی قاعده دیده باشید مشاهده کردید که سه قسمت دارد (افعال این جدول مهم نیستن و صرفا برای توضیح آورده شده)

ضمیمه: افعال بی قاعده			
present حال ساده	past گذشته ساده	past participle اسم مفعول	معنی
arise /ə'raɪz/	arose	arisen	اتفاق افتادن؛ برخاستن
awake /ə'weɪk/	awoke	awoken	بیدار شدن
be /bi:/	was/ were	been	بودن
bear /ber/	bore	born/ borne	بدنیا آوردن؛ تحمل کردن
beat /bi:t/	beat	beaten	شکست دادن؛ کتک زدن
become /br'kʌm/	became	become	شدن
begin /br'ɡɪn/	began	begun	شروع کردن

برای افعال بی قاعده **past participle** قسمت سوم جدول که کاملا مشخصه

برای افعال با قاعده کافیه **ed** به آخر فعل اضافه کنیم یعنی دقیقا مثل حالت گذشته افعال با قاعده

خب بریم سراغ دو حالت جمله مجهول که برای امتحان باید بلد بود

1. حال ساده مجهول **simple present passive**



New subject	tobe	Verb
home	is	cleaned
I	am	helped

نکته: در تبدیل جمله عادی به جمله مجهول فاعل حذف می‌شود و مفعول جایش را می‌گیرد به مثال زیر توجه کنید:

Active

we find money
Sam makes house
he sings a song.



Passive

the money is found
the house is made
A song is **sung** by him

2. گذشته ساده مجهول Simple past passive



همانطور می‌بینید برای گذشته نیز ابتدا باید مفعول را در ابتدای جمله قرار دهیم ولی این باید از افعال tobe (گذشته یعنی (was/were) استفاده کنیم و سپس بعد از آن بلید شکل سوم فعل (past participle) را بیآوریم

مثال :

Active

Ali fixed my car.
I cooked the food



Passive

My car was fixed by Ali.
the food is cooked by me

سوالات در زبان انگلیسی به دو دسته :

(1) Yes /No Question

(2) WH. Question

سوالات yes/no نیز ساختارهای متفاوتی دارند
برای مثال برای حال ساده :

To be:

My mum is a teacher

Is your mum a teacher?

Yes, she is / no she is not

Action:

Ali goes to gym everyday

Does Ali go to gym everyday?

Yes, he does /NO he doesn't

گذشته ساده:

To be:

We were at home last night.

Were you at home last night?

Yes, we were /No we weren't

Action:

I went to park yesterday.

Did you go to park yesterday?

Yes, I did / No I didn't

WH questions:

Who: چه کسی

What چه چیزی

Why: چرا

When: چه زمانی

هنگامی سوالات با استفاده از این لغات ساخته می شوند جواب آن به Yes /No ختم نمی شود و باید در مورد موضوع توضیح داد
مثال حال ساده :

To be :

Where are you Zahra ?

I am at home

Action:

What do you wear for birthday?

I wear blue skirt

حال استمراری :

What are you doing?

I'm playing tennis

گذشته ساده :

When did you get up?

I got up at 7: 30

Where were you last weekend?

I was at home

ریدینگ های منتخب کتاب Introductory Steps To Understanding

همراه با معنی :

1.

Dave worked in a factory, and he always made sandwiches in the morning, took them to work and ate them at midday.

Then he married, so he thought, 'Now my wife's going to make my sandwiches.'

On the first day, she made him some, and when he got home in the evening, she said to him, 'Were the sandwiches all right?'

'Oh, yes,' he answered, 'but you only gave me two slices of bread.'

The next day she gave him four slices, but he said again, 'Four slices aren't enough.'

The third day she gave him eight slices, but those were not enough for him either, so on the fourth day she took a loaf of bread, cut it in half and put a big piece of meat in it.

In the evening, she said to him, 'Was your lunch nice?'

'Oh, yes,' he answered. 'But two slices of bread aren't enough.'

دیو در یک کارخانه کار می‌کرد و همیشه صبح‌ها ساندویچ درست می‌کرد، و آن‌ها را با خود سر کار می‌برد و ظهر می‌خورد.

بعد او ازدواج کرد، بنابراین فکر کرد، 'مالا همسر من برایم ساندویچ درست می‌کند.'

در روز اول، او برایش چندتایی درست کرد و وقتی شب به خانه برگشت، از او پرسید: 'ساندویچ‌ها خوب بودند؟'

او جواب داد 'آره'، 'اما تو فقط به من دو برش نان دادی.'

روز بعد او به او چهار برش داد، اما باز هم گفت: 'چهار برش کافی نیست.'

روز سوم او به او هشت برش داد، اما آن‌ها هم برای او کافی نبودند، پس در روز چهارم، او یک قرص نان را نصف کرد و یک تکه گوشت بزرگ در آن گذاشت.

شب هنگام از او پرسید: 'ناهارت خوب بود؟'

او جواب داد 'آره'، 'اما دو برش نان کافی نیست.'

John lived with his mother in a rather big house, and when she died, the house became too big for him so he bought a smaller one in the next street. There was a very nice old clock in his first house, and when the men came to take his furniture to the new house, John thought, 'I'm not going to let them carry my beautiful old clock in their truck. Perhaps they'll break it, and then mending it will be very expensive. So, he picked it up and began to carry it down the road in his arms.

It was heavy, so he stopped two or three times to have a rest.

Then suddenly a small boy came along the road. He stopped and looked at John for a few seconds. Then he said to John, you're a stupid man, aren't you? Why don't you buy a watch like everybody else?"

جان با مادرش در خانه‌ای نسبتاً بزرگ زندگی می‌کرد و وقتی مادرش فوت کرد، خانه برای او خیلی بزرگ شد، بنابراین او یک خانه کوچکتر در خیابان بعدی خرید. یک ساعت قدیمی و بسیار زیبا در خانه اویش بود و وقتی مردان آمدند تا وسایل او را به خانه جدید منتقل کنند، جان فکر کرد، 'من اجازه نمی‌دهم آن‌ها ساعت زیبا و قدیمی من را در کامیون‌شان حمل کنند. شاید آن را بشکنند و تعمیرش خیلی گران تمام شود.' پس او آن را برداشت و شروع کرد به حمل آن در آغوشش در خیابان.

ساعت سنگین بود، بنابراین او دو یا سه بار برای استراحت ایستاد.

سپس ناگهان یک پسر بچه کوچک از راه رسید. او ایستاد و چند ثانیه‌ای به جان نگاه کرد. سپس به جان گفت، 'تو مرد احمقی هستی، نه؟ چرا ساعت مچی مثل بقیه نمی‌خبری؟'

Two soldiers were in camp. The first one's name was George, and the second one's name was Bill. George said, 'Have you got a piece of paper and an envelope, Bill?'

Bill said, 'Yes, I have,' and he gave them to him.

Then George said, 'Now I haven't got a pen. Bill gave him his, and George wrote his letter. Then he put it in the envelope and said, "Have you got a stamp, Bill?" Bill gave him one.

Then Bill got up and went to the door, so George said to him, 'Are you going out?'

Bill said, 'Yes, I am,' and he opened the door.

George said, 'Please put my letter in the box in the office, and...' He stopped.

'What do you want now?' Bill said to him.

George looked at the envelope of his letter and answered, 'What's your girl-friend's address?'

دو سرباز در اردوگاه بودند. نام اولی جورج و نام دومی بیل بود. جورج گفت: "بیل، کاغذ و پاکت داری؟"

بیل گفت: "بله، دارم." و آنها را به او داد.

سپس جورج گفت: "قلم ندارم." بیل قلم خود را به او داد و جورج نامه‌اش را نوشت. بعد آن را در پاکت گذاشت و گفت: "تمبر داری، بیل؟" بیل یکی به او داد.

سپس بیل بلند شد و به سمت در رفت، پس جورج از او پرسید: "داری می‌روی بیرون؟"

بیل گفت: "بله، دارم می‌روم." و در را باز کرد.

جورج گفت: "لطفاً نامه‌ام را توی صندوق پست بینداز و..." او مکث کرد.

"مالا چی می‌خواهی؟" بیل از او پرسید.

جورج به پاکت نامه‌اش نگاه کرد و جواب داد: "آدرس دوست‌دخترت می‌ه؟"

General Pershing was a famous American officer. He was in the American army, and fought in Europe in the First World War.

After he died, some people in his home town wanted to remember him, so they put up a big statue of him on a horse.

There was a school near the statue, and some of the boys passed it every day on their way to school and again on their way home. After a few months some of them began to say, 'Good morning, Pershing', whenever they passed the statue, and soon all the boys at the school were doing this.

One Saturday one of the smallest of these boys was walking to the shops with his mother when he passed the statue. He said, 'Good morning, Pershing to it, but then he stopped and said to his mother. I like Pershing very much. Ma, but who's that funny man on his back?'

جنرال پرشینگ یک افسر معروف آمریکایی بود. او در ارتش آمریکا خدمت می‌کرد و در جنگ جهانی اول در اروپا جنگید.

پس از مرگ او، برخی از مردم شهرش خواستند او را به یاد بیاورند، بنابراین مجسمه‌ای بزرگ از او سوار بر اسب برپا کردند.

نزدیک مجسمه یک مدرسه بود و برخی از پسران هر روز در راه رفتن به مدرسه و در راه برگشت به خانه از کنار آن می‌گذشتند. پس از چند ماه، برخی از آن‌ها شروع به گفتن "صبح بخیر، پرشینگ" کردند، هر زمان که از کنار مجسمه عبور می‌کردند، و به زودی همه پسران مدرسه این کار را انجام دادند.

یک شنبه، یکی از کوچکترین این پسران در حال رفتن به فروشگاه‌ها با مادرش بود که از کنار مجسمه گذشت. او به مجسمه گفت "صبح بخیر، پرشینگ"، اما سپس ایستاد و به مادرش گفت: من خیلی دوست دارم پرشینگ را، ماما، اما اون آقای فنده‌دار روی پشتش کیه؟

Jack worked in an office in a small town. One day his boss said to him, Jack, I want you to go to Manchester, to an office there, to see Mr. Brown. Here's the address."

Jack went to Manchester by train. He left the station, and thought, "The office isn't far from the station. I'll find it easily.

But after an hour he was still looking for it, so he stopped and asked an old lady. She said, "Go straight along this street, turn to the left at the end, and it's the second building on the right. Jack went and found it.

A few days later he went to the same city, but again he did not find the office, so he asked someone the way. It was the same old lady! She was very surprised and said, "Are you still looking for that place?"

جک در یک دفتر کار در یک شهر کوچک کار می‌کرد. یک روز رئیسش به او گفت: «جک، می‌خواهم تو به منچستر بروی. به یک دفتر کار آنجا. تا آقای براون را ببینی. اینجا آدرس است.»
جک با قطار به منچستر رفت. او از ایستگاه خارج شد و فکر کرد: «دفتر کار از ایستگاه دور نیست. به راحتی پیداایش فوادم کرد.»

اما بعد از یک ساعت هنوز دنبال آن بود. پس ایستاد و از یک پیرزن پرسید. او گفت: «مستقیم از این خیابان برو. در انتها به چپ بپیچ و دومین ساختمان سمت راست است.» جک رفت و آن را پیدا کرد.

چند روز بعد، دوباره به همان شهر رفت. اما باز هم دفتر کار را پیدا نکرد. پس از کسی راه را پرسید. باز هم همان پیرزن بود! او خیلی تعجب کرد و گفت: «هنوز دنبال آن جا می‌گردی؟»

When Billy was very small, he loved pictures. His mother often drew some for him on old pieces of paper. She was very bad at drawing, but Billy enjoyed her pictures and always wanted more.

Then, when he was a little older, Billy's mother gave him some pencils and a drawing book, and he began drawing pictures too, but they were never good. When Billy was five years old, his mother gave him a small blackboard, some pieces of chalk and a duster. He liked those very much. One day he was trying to draw a picture of his father on the blackboard. He drew lines and rubbed them out, drew more and rubbed those out too for ten minutes, but when he looked at his picture he was not happy.

"Well," he said at last to his mother. I'll put a tail on it and make it a monkey."

وقتی بیلی خیلی کوچک بود، عاشق تصاویر بود. مادرش اغلب برای او روی تکه‌های کاغذ قدیمی نقاشی می‌کشید. او در نقاشی کشیدن خیلی بد بود، اما بیلی از تصاویرش لذت می‌برد و همیشه فواستار بیشتر بود.

سپس، وقتی کمی بزرگتر شد، مادر بیلی به او چند مداد و یک دفتر نقاشی داد و او هم شروع به کشیدن تصاویر کرد، اما آن‌ها هرگز خوب نبودند.

وقتی بیلی پنج ساله بود، مادرش به او یک تخته سیاه کوچک، چند تکه گچ و یک پاک‌کن داد. او از آن‌ها خیلی فوشش آمد. یک روز او سعی می‌کرد تصویری از پدرش را روی تخته سیاه بکشد. او فطوطی کشید و پاک کرد، بیشتر کشید و آن‌ها را هم پاک کرد برای ده دقیقه، اما وقتی به تصویرش نگاه کرد راضی نبود.

فوب، "او سرانجام به مادرش گفت. "من یک دم به آن می‌زنم و آن را به یک میمون تبدیل می‌کنم."

Mick lived in the country, and he had quite a big garden. He grew vegetables, and he had some nice, fat chickens too. He sold the eggs and the meat, and got quite a lot of money for them.

His neighbor had a big garden too, and he also had vegetables and nice, fat chickens in it. There was a wire fence between the gardens, but it was very old, and the chickens often found holes in it and went through.

Now Mick wanted a new fence between his garden and his neighbor's, so Mr. Biggs came to build it. Mick said to him, 'Please make the fence out of strong wood. And I want a hole in it. Make it big enough for my chickens to get into my neighbor's garden and eat his vegetables, but too small for his to get into mine and eat mine.'

میک در روستا زندگی می‌کرد و باغ بزرگی داشت. او سبزیجات می‌کاشت و مرغ‌های چاق و فوبی هم داشت. او تخم‌مرغ‌ها و گوشت‌ها را می‌فروخت و پول فوبی از آن‌ها به دست می‌آورد.

همسایه‌اش هم باغ بزرگی داشت و در آن نیز سبزیجات و مرغ‌های چاق و فوبی داشت. بین باغ‌ها مزار سیمی بود، اما خیلی قدیمی بود و مرغ‌ها اغلب سوراخ‌هایی در آن پیدا می‌کردند و از آن عبور می‌کردند.

مالا میک می‌خواست مزار جدیدی بین باغ خود و همسایه‌اش داشته باشد. پس آقای بیگز برای ساف‌ت آن آمد. میک به او گفت: "لطفاً مزار را از چوب محکم بساز. و من یک سوراخ در آن می‌خواهم. آن را به اندازه‌ای بزرگ بساز که مرغ‌های من بتوانند وارد باغ همسایه‌ام شوند و سبزیجات او را بخورند، اما برای مرغ‌های او کوچک باشد تا نتوانند وارد باغ من شوند و سبزیجات من را بخورند."

Mrs. Peters had two children. Sammy was seven years old, and his sister Annie was four. Sammy went to school, but Annie did not. When Sammy was at home, he often played with Annie while their mother was cooking or washing or cleaning, and he was usually very nice to his small sister, and Mrs. Peters was free to do her work quietly.

One Saturday morning, the two children were playing in the garden while their mother was cooking the lunch. They were quite happy until Annie suddenly began to cry and ran into the kitchen to her mother.

Mrs. Peters stopped cooking and said. "Why are you crying. Annie?"

Sammy's broken my toy horse, Annie answered, crying more loudly.

"How did he break it?" her mother asked.

Annie stopped crying, but did not answer for a few seconds. Then she said, "I hit him on the head with it."

فانم پیترز دو فرزند داشت. سمی هفت ساله بود و فواهرش آنی چهار ساله بود. سمی به مدرسه می‌رفت، اما آنی نمی‌رفت. وقتی سمی در خانه بود، اغلب با آنی بازی می‌کرد در حالی که مادرشان در حال پخت و پز یا شستشو یا تمیز کاری بود، و او معمولاً به فواهر کوچکش خیلی خوب بود، و فانم پیترز می‌توانست به راحتی کارهایش را انجام دهد.

یک صبح شنبه، دو کودک در حال بازی در باغ بودند در حالی که مادرشان ناهار را می‌پخت. آن‌ها کاملاً فوشمال بودند تا اینکه ناگهان آنی شروع به گریه کرد و به آشپزخانه نزد مادرش دوید.

فانم پیترز پخت و پز را متوقف کرد و گفت: "چرا گریه می‌کنی، آنی؟"

آن‌ی در حالی که بلندتر گریه می‌کرد، پاسخ داد: "سمی اسباب‌بازی اسب من را شکسته."

مادرش پرسید: "چطور شکستش؟"

آن‌ی گریه‌اش را متوقف کرد، اما چند ثانیه‌ای جواب نداد. سپس گفت: "با آن به سرش زدم."

Ted worked in a factory in a big town. He liked fishing very much, and was very good at it. Whenever he was free, he went down to the small river behind the factory and tried to catch some fish, but there were very few there, because the water was dirty. Then one summer he went to the seaside during his holidays and stayed at a small,

cheap hotel. "I've never fished in the sea before, he thought. It will be rather different from fishing in our river."

On the first day he caught a lot of fish and was very happy. He gave them to the hotel, and they cooked them for all the guests, and they enjoyed them very much. After that, he did this every day. But when Ted got his bill at the end of the week, he saw on it:

'For oil to fry fish (7 days): £3.30.

تد در یک کارخانه در شهر بزرگی کار می‌کرد. او به ماهیگیری علاقه زیادی داشت و در آن بسیار ماهر بود. هر وقت فرصتی پیدا می‌کرد، به رودخانه کوچکی که پشت کارخانه بود می‌رفت و سعی می‌کرد ماهی بگیرد، اما چون آب آلوده بود، ماهی‌ها کم بودند. سپس یک تابستان، او در تعطیلاتش به کنار دریا رفت و در یک هتل کوچک و ارزان قیمت اقامت کرد. "هرگز قبلاً در دریا ماهیگیری نکرده‌ام،" او فکر کرد. "این تجربه با ماهیگیری در رودخانه ما تفاوت زیادی خواهد داشت."

در اولین روز، او مقدار زیادی ماهی گرفت و خیلی خوشحال شد. او ماهی‌ها را به هتل داد و آنها آنها را برای همه مهمانان پختند و همه از خوردن آنها لذت بردند. پس از آن، او هر روز این کار را انجام داد. اما وقتی تد در پایان هفته صورت‌مسابش را دید، روی آن نوشته شده بود:

"برای روغن سرخ کردن ماهی (۷ روز): ۳.۳۰ پوند."

Nat lived in a small town in England. He always stayed in England for his holidays, but then last year he thought, I've never been outside this country. All my friends go to Spain, and they like it very much, so this year I'm going to go there too."

First he went to Madrid and stayed in a small hotel for a few days. On the first morning he went out for a walk. In England people drive on the left, but in Spain they drive on the right. Nat forgot about this,

and while he was crossing a busy street, a bicycle knocked him down. Nat lay on the ground for a few seconds and then he sat up and said, 'Where am I?'

An old man was selling maps at the side of the street, and he at once came to Nat and said, "Map of the city, sir?"

نت در یک شهر کوچک در انگلستان زندگی می‌کرد. او همیشه تعطیلات خود را در انگلستان می‌گذراند، اما سال گذشته فکر کرد، من هرگز از این کشور بیرون نرفته‌ام. تمام دوستانم به اسپانیا می‌روند و خیلی دوستش دارند، پس امسال من هم به آنجا فوهم رفت.

اول به مادرید رفت و چند روزی در یک هتل کوچک اقامت کرد. در اولین صبح برای قدم زدن بیرون رفت. در انگلستان مردم در سمت چپ رانندگی می‌کنند، اما در اسپانیا در سمت راست. نت این موضوع را فراموش کرده بود.

و در حالی که در حال عبور از یک خیابان شلوغ بود، یک دوچرخه او را زیر گرفت. نت چند ثانیه‌ای روی زمین افتاد و سپس نشست و گفت، 'من کجا هستم؟'

یک پیرمرد در کنار خیابان نقشه می‌فروفت و بلافاصله به سمت نت آمد و گفت، "نقشه شهر، آقا؟"

When Man was young, he played a lot of football, and he was very good at it, but then he went and worked in a town, and there was no team for him there, so he stopped playing.

Then he began to get rather fat, so he thought, 'I've stopped playing football, and now I'm getting fat. What am I going to do?' He thought about it for a few days, and then he said to himself, "I know:

I'll play tennis.

He had a few lessons, and then played for a few months.

He met a nice girl at the tennis club one day, and they played a game of tennis against another young man and woman. Alan played very badly, and was very angry with himself. 'I've never played as badly as this before,' he said to the girl.

"Oh," she said, "you have played before, have you?"

وقتی مرد جوان بود، زیاد فوتبال بازی می‌کرد و در آن فیلی خوب بود، اما بعد رفت و در شهری کار کرد و آنجا تیمی برای او نبود، پس از بازی کردن دست کشید.

سپس شروع به چاق شدن کرد، پس فکر کرد، 'من بازی فوتبال را متوقف کرده‌ام و حالا دارم چاق می‌شوم. باید چه کار کنم؟' چند روزی درباره‌اش فکر کرد و بعد به خودش گفت، 'می‌دانم:

تنیس بازی فوادم کرد.'

او چند درس گرفت و سپس چند ماهی بازی کرد.

یک روز در باشگاه تنیس با دفتر فوبی آشنا شد و آنها بازی تنیسی را در برابر مرد و زن جوان دیگری انجام دادند. آلن فیلی بد بازی کرد و از خودش فیلی عصبانی بود. به دفتر گفت، 'من هرگز به این بدی بازی نکرده‌ام.'

او گفت، 'آه، او گفت، 'پس قبلاً بازی کرده‌ای، نه؟'

Bruce was an Australian and worked for a newspaper in Sydney. Then he thought, I want to see Europe, so I'll go to England and work for a newspaper there for a few years."

He flew to London and soon got work, because he was good at his job.

He lived in a small but comfortable house near London, and he had a small garden. He enjoyed working in it on Saturdays and Sundays. He had nice neighbors on both sides, and they often worked in their gardens on Saturdays and Sundays too, and then they talked and joked together.

One day he was digging a hole in his garden to plant a bush when one of these neighbors came to the fence between the two gardens and looked at Bruce's work. He laughed and said, "Are you making a swimming-pool?"

"Oh, no, answered Bruce. "I'm going home."

بروس استرالیایی بود و برای یک روزنامه در سیدنی کار می‌کرد. سپس او فکر کرد، من می‌فواهم اروپا را ببینم، پس به انگلستان می‌روم و چند سالی برای یک روزنامه آنجا کار می‌کنم.

او به لندن پرواز کرد و به زودی کار پیدا کرد، چون در کارش خوب بود.

او در یک خانه کوچک اما راحت نزدیک لندن زندگی می‌کرد و یک باغ کوچک داشت. او از کار کردن در آن در روزهای شنبه و یکشنبه لذت می‌برد. او همسایه‌های خوبی در هر دو طرف داشت و آن‌ها هم اغلب در روزهای شنبه و یکشنبه در باغ‌های خود کار می‌کردند و سپس با هم صحبت و شوخی می‌کردند.

یک روز او در حال مفر یک سوراخ در باغش برای کاشت یک بوته بود که یکی از این همسایه‌ها به زنده بین دو باغ آمد و به کار بروس نگاه کرد. او فندید و گفت، "داری استخر می‌سازی؟" "اوه، نه"، بروس جواب داد. "من دارم به خانه برمی‌گردم."

Mr. Johnson was a rich old man. He lived in a beautiful house in the country with lots of servants, but his wife was dead, and he did not have any children. Then he died suddenly, and people said, "His servants killed him. because they wanted his money."

But the servants said, 'No, he killed himself.

The police came and asked the servants a lot of questions, and after a few weeks, there was a big trial. There were two famous lawyers and several important witnesses.

"Tell me, one of the lawyers said to a witness one day, 'did Mr. Johnson often talk to himself when he was alone?'"

I don't know, the witness answered at once.

'You don't know?' the lawyer repeated angrily. You don't know? But you were his best friend, weren't you? Why don't you know?"

Because I was never with him when he was alone, the witness answered.

آقای جانسون مردی ثروتمند و مسن بود. او در یک خانه زیبا در مومه شهر با تعداد زیادی خدمتکار زندگی می‌کرد، اما همسرش فوت کرده بود و او فرزندی نداشت. سپس به طور ناگهانی درگذشت و مردم گفتند: "خدمتکارانش او را کشتند، چون می‌خواستند پولش را بدست آورند."

اما خدمتکاران گفتند: "نه، او خودکشی کرد."

پلیس آمد و از خدمتکاران سوالات زیادی پرسید، و پس از چند هفته، یک دادگاه بزرگ برگزار شد. دو وکیل معروف و چندین شاهد مهم مضور داشتند.

یکی از وکلا در یک روز به یکی از شاهدان گفت: "بگو، آیا آقای جانسون وقتی تنها بود، اغلب با خودش صحبت می‌کرد؟"

شاهد بلافاصله جواب داد: "نمی‌دانم."

"نمی‌دانی؟" وکیل با عصبانیت تکرار کرد. "نمی‌دانی؟ اما تو بهترین دوست او بودی، نه؟ چرا نمی‌دانی؟"

شاهد جواب داد چون هیچ‌وقت وقتی او تنها بود، با او نبوده.

نمونه سوالات ترم های قبل

1. Choose the best answer. "Imagine you are driving from Oxford to Birmingham one Saturday with your family. You decide to stop in Warwick the way."

- a. at
- b. with
- c. in
- d. on

2. Choose the best answer. "The expression means you don't have to pay."

- a. No waiting
- b. No return
- c. No change given
- d. No charge

3. Read the following text. Then, answer the question: "General Pershing was a famous American officer. He was in the American army, and fought in Europe in the First World War. When he died, some people in his hometown wanted to remember him, so they put up a big statue of him on a horse." Who was General Pershing? He was

- a. a soldier
- b. a fighter
- c. an army officer
- d. a sculpture

4. Choose the best answer: "Monday 25th September/ Hi Silvia/ We're having a great time in Ireland. The people are very, but they speak with a strange accent."

- a. friendly
- b. strong
- c. crowded
- d. young

5. What is the question for the following answer? "It's August."

- a. What day is it?
- b. What month is it?
- c. What's the date today?
- d. What year is it?

6. You are parking in a pay and display area, and you are now at the machine. The minimum amount you can pay is £2. You look at the coins in your wallet. Which one can you put into the machine?

- a. five 20 p.
- b. seven 20 p.
- c. ten 10 p.
- d. four 50 p.

7 . Be curious and open to meeting new people and having new experiences. "open to" in the above sentence can be replaced by.

- a. anxious
- b. willing
- c. relaxed
- d. worried

8. When the began, the competitors jumped on their sleds and began to down the slope.

- a. race, take
- b. match, drive
- c. game, shoot
- d. race, slide

9. People often make decisions by listening to their emotions and feelings, even if they are unsure of the answer. Which one of the following choices is correct?

- a. uncertainty is more important than emotions
- b. decisions are always based on evidence
- c. emotions play an important role in decision-making
- d. uncertainty prevents decision-making

10. The students also learn how to manage money and deal with different customers. Overall, the program encourages them to believe in themselves. What does "them" refer to?

- a. programs
- b. customers
- c. dishes
- d. students

11. I can keep in touch with friends and family around the world with the most useful electronic inventions. Why are electronic inventions valuable?

- a. emphasizing face to face interaction
- b. enabling global communication
- c. limiting communication
- d. using electricity

12. Choose the best answer. "If the expression is displayed, it means you mustn't go down this street."

- a. No entry b. No exit c. No waiting d. No charge

13. If you don't mind getting a little dirty, a farm job is an excellent choice for a working holiday in spring and autumn. What can be inferred from this sentence?

- a. Farm job is a dirty job
b. You have to work on holidays
c. Don't worry about your clothes on farms
d. You cannot work on farms in summer

14. Read the instruction and choose "True, False, or No Information": "Insert coins to give the required expiry time/ 5P, 10P, 20P, 50P, £1, £2/ NO CHANGE GIVEN." You put 50P into the machine and then find that the shop you're going to is closed. You decide to return to the car and use the extra change for another pay and display area.

- a. True
b. No Information
c. False

15. Read the sentences and choose "True, False, or No Information": "When Billy was five years old, his mother gave him a small blackboard, some pieces of chalk and a duster. He liked those very much. One day he was trying to draw a picture of his father on the blackboard. He drew lines and rubbed them out, drew more and rubbed those out too for ten minutes, but when he looked at his picture he was not happy." Billy was not the best at drawing a picture.

- a. False
b. True
c. No information

16. Read the sentences and answer the question: "Jack worked in an office in a small town. One day his boss said to him, 'I want you to go to Manchester, to an office there, to see Mr. Brown. Here's the address.'" Where did Jack work?

- a. in a small town
- b. the same city Mr. Brown lives
- c. in Manchester
- d. in a well-known office

17. What is the question for the following answer? "It's March 23rd"

- a. What's the date today?
- b. What day is it?
- c. What month is it?
- d. What year is it?

18. What is the question for the following answer? "It's cold and snowy."

- a. Who is in New York?
- b. When do you go to New York?
- c. How's the weather in New York?
- d. How are you in New York?

19. Read the sentence and choose the best topic for it: "Teachers are well-qualified and from various countries."

- a. the staff
- b. agents nearby
- c. student testimonies

20. Read the sentences and choose "True, False, or No Information": "Mr. John's wife died and he didn't have any children." Mr. John lived alone.

- a. True
- b. False
- c. No information

21. Which statement is false?

- a. The fastest way of travelling into the town center is by taxi.
- b. For the environment, the best way of travelling into the city center is by bike.
- c. The fastest way of travelling into the town center is by underground.
- d. Driving your car is a way of travelling into the town center but not the best way.

22. The Smiths are in Stratford on vacation. They can a car at the Tourist Information to visit the city.

- a. save
- b. drive
- c. book
- d. buy

23. Read the following text. Then, answer the question: "General Pershing was a famous American officer. He was in the American army, and fought in Europe in the First World War. When he died, some people in his hometown wanted to remember him, so they put up a big statue of him on a horse." Who was General Pershing? He was

- a. a soldier
- b. a fighter
- c. an army officer
- d. a sculpture

24. Read the following sentences, and then choose which statement is true: "Dear Yolanda/ I am home after my holiday. I am pleased to be back! The weather wasn't great in France, but that wasn't the problem. I broke my leg on the second day of the holiday and couldn't ski after that. I had to stay in the hotel while the others were out all day. I was really bored! When can you come round and see me? / Love Mira"

- a. Mira is happy because she has returned from France.
- b. Mira loved the weather while she was in France for vacation.
- c. Mira enjoyed skiing with her friends.
- d. Yolanda's leg is broken on the vacation.

نمونه سوالات ترم های قبل همراه جواب تشریحی

1. Choose the best answer. "Imagine you are driving from Oxford to Birmingham one Saturday with your family. You decide to stop in Warwick the way."

- a. at
- b. with
- c. in
- d. on

ترجمه سوال : بهترین پاسخ را انتخاب کنید. "تصور کنید که یک شنبه با خانواده خود از آکسفورد به بیرمنگام رانندگی می کنید. تصمیم می گیرید وارویک توقف کنید."
طبق گرامر صفحه on درسته که اینج در ترجمه میشه.

2. Choose the best answer. "The expression means you don't have to pay."

- a. No waiting
- b. No return
- c. No change given
- d. No charge

ترجمه سوال : بهترین پاسخ را انتخاب کنید. "کدام عبارت به این معنی است که شما مجبور نیستید پولی پرداخت کنید."

گزینه D یعنی پولی گرفته نمی شود.

3. Read the following text. Then, answer the question: "General Pershing was a famous American officer. He was in the American army, and fought in Europe in the First World War. When he died, some people in his hometown wanted to remember him, so they put up a big statue of him on a horse." Who was General Pershing? He was

- a. a soldier
- b. a fighter
- c. an army officer
- d. a sculpture

ترجمه ریدینگ در صفحه 21 موبوده در آخر پرسیده جنرال پرشینگ کی بود که هایلایت کردیم در ریدینگ

4. Choose the best answer: "Monday 25th September/ Hi Silvia/ We're having a great time in Ireland. The people are very, but they speak with a strange accent."

- a. friendly
- b. strong
- c. crowded
- d. young

ترجمه سوال : بهترین پاسخ را انتخاب کنید: "دوشنبه 25 سپتامبر/ سلام سیلویا/ به ما در ایرلند فوش می گذرد. مردم خیلی هستند، اما با لهجه عجیبی صحبت می کنند."
در بین گزینه ها صفت friendly (به معنای دوستانه و مهربان) برای مردم بیشتر به کار میرد.

5. What is the question for the following answer? "It's August."

- a. What day is it?
- b. What month is it?
- c. What's the date today?
- d. What year is it?

پاسخ : سوال مناسب برای جمله " ماه آگست است " چیست گزینه B به معنای چه ماهی است گزینه درست است چون در جمله به ماه اشاره کرده است .

6. You are parking in a pay and display area, and you are now at the machine. The minimum amount you can pay is £2. You look at the coins in your wallet. Which one can you put into the machine?

- a. five 20 p.
- b. seven 20 p.
- c. ten 10 p.
- d. four 50 p.

شما در کنار یک پارکومتر پارک می کنید و اکنون کنار دستگاه هستید. حداقل مبلغی که می توانید پرداخت کنید 2 پوند است. شما به سکه های کیف پول خود نگاه می کنید. کدام یک را می توانید داخل دستگاه قرار دهید؟

- | | | | |
|---------------------|----------------------|---------------------|---------------------|
| d. four 50 p. | c. ten 10 p. | b. seven 20 p. | a. five 20 p. |
| $4 \times 50 = 200$ | $10 \times 10 = 100$ | $7 \times 20 = 140$ | $5 \times 20 = 100$ |

هر 100 پنس برابر یک پوند هست پس تنها گزینه D درست است

7. Be curious and open to meeting new people and having new experiences.
"open to" in the above sentence can be replaced by.

- a. anxious
- b. willing
- c. relaxed
- d. worried

ترجمه : کنجکاو باش و برای دیدن افراد جدید و تجربیات جدید باش

فب از ما معنی کلمه open که در جای خالی قرار بگیرد رو فواسته طبق ترجمه گرینه که به ترتیب

الف : نگران و مضطرب ب: متمایل ج: آرام د: نگران
هست پاسخ گرینه بی هست

8. When the began, the competitors jumped on their sleds and began to down the slope.

- a. race, take
- b. match, drive
- c. game, shoot
- d. race, slide

پاسخ : فب سوال گفته چه زمانی مسابقه (race) شروع میشه و مسابقه دهندگان روی سورتمه های خود لغت (sled) داخل جزوه هست میپروند و شروع به (slide down) سر خوردن می کنند.

9. People often make decisions by listening to their emotions and feelings, even if they are unsure of the answer. Which one of the following choices is correct?

- a. uncertainty is more important than emotions
- b. decisions are always based on evidence
- c. emotions play an important role in decision-making
- d. uncertainty prevents decision-making

ترجمه : مردم معمولاً با گوش دادن به احساسات خود تصمیم میگیرند حتی اگر از جواب مطمئن نباشند
مال کدام گزینه درست است؟

الف : عدم اطمینان از احساسات مهم تر است

ب: تصمیمات همیشه براساس مدارک و شواهد هستند

ج: احساسات نقش مهمی را در تصمیم گیری ها بازی می کنند

د: عدم اطمینان از تصمیم گیری جلوگیری میکند

پس گزینه سی پاسخ است

10. The students also learn how to manage money and deal with different customers. Overall, the program encourages them to believe in themselves. What does "them" refer to?

- a. programs
- b. customers
- c. dishes
- d. students

ترجمه : دانش آموزان همچنین یاد می گیرند که چگونه پول را مدیریت کرده و چگونه با مشتری ها برخورد کنند. در کل برنامه آنها را به اعتماد به خود تشویق می کند. منظور از آنها کیست؟
طبق این ترجمه واژه آن ها (them) به دانش آموزان برمیگردد پس گزینه D پاسخ است

11. I can keep in touch with friends and family around the world with the most useful electronic inventions. Why are **electronic inventions** valuable?

- a. emphasizing face to face interaction
- b. enabling **global communication**
- c. limiting communication
- d. using electricity

پاسخ : متن سوال به اهمیت اختراعات الکتریکی برای ارتباط برقرار کردن با دوستان و خانواده اشاره کرده است پس گزینه (B) که مربوط به ارتباط جهانی است ارزشمند بودن اختراعات الکترونیکی را بیان میکند

12. Choose the best answer. "If the expression is displayed, it means you mustn't go down this street."

- a. No entry
- b. No exit
- c. No waiting
- d. No charge

ترجمه سوال: بهترین پاسخ را انتخاب کنید. "اگر عبارت نمایش داده شد، به این معنی است که شما نباید وارد این خیابان بشوید."
گزینه A به معنای ورود ممنوع

13. If you don't mind getting a little dirty, a farm job is an excellent choice for a working holiday in spring and autumn. What can be inferred from this sentence?

- a. Farm job is a dirty job
- b. You have to work on holidays
- c. Don't worry about your clothes on farms
- d. You cannot work on farms in summer

ترجمه : اگر یکم کثیف شدن برات اهمیتی نداره کار مزرعه یک انتخاب عالی برای کارکردن در تعطیلات در بهار و تابستان است.

طبق متن گزینه الف به معنای اینکه کار مزرعه یک کار کثیف است استنتاج میشود

14. Read the instruction and choose "True, False, or No Information": "Insert coins to give the required expiry time/ 5P, 10P, 20P, 50P, £1, £2/ NO CHANGE GIVEN." You put 50P into the machine and then find that the shop you're going to is closed. You decide to return to the car and use the extra change for another pay and display area.

- a. True
- b. No Information
- c. False

ترجمه : متن زیر را خوانده و درست و غلط بودن را مشخص کنید.

سکه ها را برای مقدار زمان مورد نیاز وارد کنید / 5 پنس 10 پنس 20 پنس 50 پنس 1 پوند 2 پوند / پول برگشت داده نمی شود. شما 50 پنس را در دستگاه قرار می دهید و سپس متوجه می شوید که مغازه ای که به آن قصد داشتید بروید بسته است. شما تصمیم می گیرید به ماشین برگردید و پول برگشت داده شده برای پرداخت پارکومتر دیگری استفاده کنید.

فب بعد از سکه های مورد قبول گفته NO CHANGE GIVEN یعنی پولی برگشت داده نمی شود پس شما نمی توانید پول وارد کرده رو پس بگیرید. پس جمله غلط است یعنی گزینه C

15. Read the sentences and choose "True, False, or No Information": "When Billy was five years old, his mother gave him a small blackboard, some pieces of chalk and a duster. He liked those very much. One day he was trying to draw a picture of his father on the blackboard. He drew lines and rubbed them out, drew more and rubbed those out too for ten minutes, but when he looked at his picture he was not happy." Billy was not the best at drawing a picture.

- a. False
- b. True
- c. No information

ترجمه کامل ریدینگ در صفحه

پاسخ : اینکه بیلی در نقاشی بهترین است یا خیر به جمله آخر مربوط می شود که گفته شده بیلی با نگاه به نقاشی خود فشنود نبوده پس از نقاشی خود راضی نبوده و این نشان دهنده بهترین نبودن اوست

16. Read the sentences and answer the question: "Jack worked in an office in a small town. One day his boss said to him, 'I want you to go to Manchester, to an office there, to see Mr. Brown. Here's the address.'" Where did Jack work?

- a. in a small town
- b. the same city Mr. Brown lives
- c. in Manchester
- d. in a well-known office

پاسخ : سوال گفته که جک کجا زندگی می کند طبق خط اول متن جک در یک شهر کوچک کار می کند پس پاسخ صحیح گزینه a است .

17. What is the question for the following answer? "It's March 23rd"

- | | |
|---------------------------|---------------------|
| a. What's the date today? | b. What day is it? |
| c. What month is it? | d. What year is it? |

پاسخ : سوال مناسب برای جمله امروز بیست و سوم مارس است جواب گزینه A به معنای امروز چه تاریخی هست . می شود چونکه در جمله هم به روز و هم به ماه اشاره کرده

18. What is the question for the following answer? "It's cold and snowy."

- a. Who is in New York?
- b. When do you go to New York?
- c. How's the weather in New York?
- d. How are you in New York?

پاسخ : این جمله می‌گوید که هوا سرد و برفی است سوال مناسب برای این جمله گزینه c به معنای اینکه هوا در نیویورک چگونه است می‌شود.

19. Read the sentence and choose the best topic for it: "Teachers are well-qualified and from various countries."

- a. the staff
- b. agents nearby
- c. student testimonies

پاسخ: چون در جمله به تیمر (معلم) ها اشاره کرده و اینکه آن ها از کشور های مختلف هستند و غیره یعنی در مورد کارکنان صحبت می‌کند پس گزینه a پاسخ صحیح هست

20. Read the sentences and choose "True, False, or No Information": "Mr. John's wife died and he didn't have any children." Mr. John lived alone.

- a. True
- b. False
- c. No information

ترجمه : همسر آقای جان مرده بود و او بچه ای نداشت . آقای جان تنها زندگی می‌کرد .
درسته چون همسرش مرده بود و بچه ای نداشت.

21. Which statement is false?

- a. The fastest way of travelling into the town center is by taxi.
- b. For the environment, the best way of travelling into the city center is by bike.
- c. The fastest way of travelling into the town center is by underground.
- d. Driving your car is a way of travelling into the town center but not the best way.

ترجمه : کدام گزینه غلط است ؟

الف : سریع ترین راه برای سفر به مرکز شهر به وسیله تاکسی هست

ب: بهترین راه برای محیط زیست برای سفر به مرکز شهر به وسیله دوچرخه است

ج: سریع ترین راه برای سفر به مرکز شهر به وسیله قطار زیر زمینی است

د : استفاده و راندن ماشین شخصی یک راه برای سفر به مرکز شهر است اما بهترین راه نیست.

جواب: سریع ترین راه برای رسیدن به مرکز شهر قطار زیرزمینی است نه تاکسی پس گزینه A غلط است.

22. The Smiths are in Stratford on vacation. They can a car at the Tourist Information to visit the city.

- a. save
- b. drive
- c. book
- d. buy

ترجمه : خانواده اسمیت ها در استافورد در تعطیلات هستند. آن ها می توانند یک ماشین را در بفش

اطلاعات توریست ها کرده و از شهر دیدن کنند.

الف: ذخیره کردن ب: رانندگی کردن ج: رزور کردن د : فریدن

پاسخ : طبق ترجمه گزینه صمیم C هست چون آن ها باید یک ماشین را برای ویزیت کردن شهر رزور کنند

23. Read the following text. Then, answer the question: "General Pershing was a famous American officer. He was in the American army, and fought in Europe in the First World War. When he died, some people in his hometown wanted to remember him, so they put up a big statue of him on a horse." Who was General Pershing? He was

- a. a soldier
- b a fighter
- c. an army officer
- d. a sculpture

ترجمه : متن زیر را بفوانید و سپس به سوال پاسخ دهید :

جنرال پرشینگ مامور معروف آمریکایی بود. او در ارتش آمریکایی بود و در اروپا در اولین جنگ جهانی جنگید. زمانی که او مرد. بعضی از مردم از شهر زندگی او فواستند تا یاد او را زنده نگهدارند بنابراین یک مجسمه بزرگ از او در بالای اسب را قرار دادند.

سوال : جنرال پرشینگ چه کسی بود : او

د: مجسمه ساز

ج: یک مامور ارتش

ب: یک جنگجو

الف : یک سرباز

پاسخ : طبق ترجمه او یک مامور ارتش بوده است پس گزینه C درست است

24. Read the following sentences, and then choose which statement is true: "Dear Yolanda/ I am home after my holiday. I am pleased to be back! The weather wasn't great in France, but that wasn't the problem. I broke my leg on the second day of the holiday and couldn't ski after that. I had to stay in the hotel while the others were out all day. I was really bored! When can you come round and see me? / Love Mira"

- a. Mira is happy because she has returned from France.
- b. Mira loved the weather while she was in France for vacation.
- c. Mira enjoyed skiing with her friends.
- d. Yolanda's leg is broken on the vacation.

ترجمه : جملات زیر را بفوانید و سپس انتخاب کنید که کدام گزینه درست است

یولاندو عزیز من بعد از تعطیلات در فانه هستم. من فروش مالم که برمیگردم. هوا در فرانسه عالی نبود ولی مشکل سفر این نبود. پای من در روز دوم تعطیلات شکست و نتوانستم بعد از آن اسکی بازی کنم. من باید زمانی که دیگران بیرون بودند در هتل می‌ماندم. و خیلی کسل شدم. چه زمانی میتونی بیای و منو ببینی؟ / دوست دار تو میرا

ب: میرا عاشق هوای فرانسه در مین

الف : میرا چون از فرانسه برمی‌گردد فروش مال هست

مسافرت شده بود

د: پای یولاندو در سفر شکسته بود

ج: میرا از اسکی با دوستانش لذت می‌برد

پاسخ : طبق ترجمه متن گزینه A درست است